

Examining the Condition of Juristic Proficiency (Fiqāhat) in the Ideal Ruler in the Thought of Allamah Tabatabai

Mahmoud Javadi Vala  / Assistant Professor, Mysticism Department, Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran
javadivala@iki.ac.ir

Received: 2025/07/07 - Accepted: 2025/10/27

Abstract

Allamah Tabatabai, one of the great scholars of the Islamic world in the fields of philosophy, mysticism, exegesis, and jurisprudence, has written important discussions concerning major social and political issues of the Islamic world, especially the issue of leadership and authority. In this article, using a qualitative approach based on library research and description and analysis of data, we show that from Allamah's perspective, during the presence of the Infallible Imam, the Imam himself, as the vicegerent of God, must rule. During the period of his occultation (ghaybah), the person who is the most proximate and similar to the Infallible Imam, who is the most elite and distinguished individual in society, must rule. This person, who is at the highest levels of piety, is a jurist (faqīh) regarding knowledge of God's rulings, and is insightful, competent, and courageous in terms of awareness of world conditions and the interests of the people. In Allamah Tabatabai's view, he represents the prime example of the most elite individual in society and the person most proximate to the Infallible Imam and is qualified for leadership and governance.

Keywords: governance, ruler, divine vicegerency, Imam, period of Occultation, Guardianship of the Jurist (Wilayat al-Faqīh)

بررسی شرط فقاقت در حاکم مطلوب در اندیشه علامه طباطبائی

javadivala@iki.ac.ir

محمود جوادی والا  / استادیار گروه عرفان، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، قم، ایران

دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۶ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۰۵

چکیده

علامه طباطبائی، از دانشمندان بزرگ جهان اسلام در حوزه فلسفه، عرفان، تفسیر و فقه، درباره مسائل کلان اجتماعی و سیاسی جهان اسلام، به‌ویژه مسئله ولایت و زعامت، مباحث مهمی را به رشته تحریر درآورده‌اند. ما در این مقاله با رویکرد کیفی مبتنی بر تحقیق کتابخانه‌ای و توصیف و تحلیل داده‌ها نشان می‌دهیم که از منظر علامه، در زمان حضور امام معصوم باید خود امام به‌عنوان خلیفه‌الله حاکم شود و در دوران غیبت ایشان باید نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین شخص به امام معصوم که زبده‌ترین و برجسته‌ترین فرد از افراد جامعه است، حاکم جامعه شود. کسی که به‌لحاظ تقوایی در بالاترین درجات تقوا بوده و در زمینه علم به احکام خدا، فقیه و از جهت آگاهی به شرایط و اوضاع جهان و مصالح مردم، شخصی بصیر و کاردان و شجاع است، مصداق بارز زبده‌ترین فرد جامعه و نزدیک‌ترین شخص به امام معصوم نزد علامه طباطبائی است و صلاحیت زعامت و حکومت را دارد.

کلیدواژه‌ها: حکومت، حاکم، خلافت الهی، امام، دوران غیبت، ولایت فقیه.

وجود حاکم مطلوب و شایسته برای افراد هر جامعه‌ای که به دنبال سعادت‌اند، نیاز بنیادینی است که بدون آن ممکن نیست اجتماعی به قله‌های کمال و خوشبختی در امور مادی و معنوی برسد؛ از همین رو ویژگی‌های حاکم مطلوب محل بحث و نظر اندیشمندان، به‌ویژه اندیشمندان مسلمان بوده است و از آنجا که عالمان فرقه‌ها و ادیان مختلف جهان، حتی فرق مسلمین، در این ویژگی‌ها هنوز اختلاف دارند، لازم است که این بحث مهم به صورت پیوسته و عمیق توسط محققان و اندیشمندان پیگیری شود.

با توجه به اینکه علامه طباطبائی یکی از برجسته‌ترین و بزرگ‌ترین دانشمندان معاصر جهان اسلام است که اندیشه ایشان در زمینه مباحث اجتماعی و سیاسی اسلام محل رجوع محققان و روشنفکران زیادی واقع شده، واکاوی اندیشه ایشان، خصوصاً در مسئله مهم صفات حاکم مطلوب، اهمیت ویژه‌ای دارد؛ ضمن اینکه این بحث در نظام جمهوری اسلامی ایران، با توجه به وجود ولایت فقیه در اصول قانون اساسی آن، از اهمیت راهبردی نیز برخوردار است.

یکی از اسباب ضرورت این بحث، وجود شبهات فراوانی است که برخی روشنفکران دینی معاصر در مسئله جدایی دین از سیاست مطرح کرده‌اند. این افراد معتقدند که دین تنها برای آخرت و تأمین معنویت انسان در دنیا نازل شده است و هیچ قانون و برنامه‌ای درباره زندگی دنیوی مردم ندارد. به دیگر سخن، انتظار بشر از دین تنها در ابعاد معنوی انسان است و نباید از دین انتظار حل مشکلات معیشتی و دنیوی مردم را داشت و این امور به خود مردم واگذار شده است. لازمه این اندیشه، جدایی دین از سیاست و نیز انحصار خلافت پیامبران، امامان و انسان‌های کامل به خلافت باطنی، و عدم شمول آن بر خلافت ظاهری و سیاسی است. بنا بر این دیدگاه، حاکم اجتماعی لازم نیست که حتماً انسانی الهی، معصوم و عالم به دین از میان پیامبران و امامان باشد و در صورتی که پیامبر یا امامی ریاست اجتماعی و سیاسی مردم را عهده‌دار شود، نه به جهت حق و تکلیف الهی و شرعی، بلکه به دلیل تکلیفی است که مردم بر عهده او گذاشته‌اند و بر اساس حق انتخاب خود، او را برگزیده‌اند (بازرگان، ۱۳۷۷، ص ۲۸۵؛ حائری یزدی، بی‌تا، ص ۱۵۱ و ۱۵۳؛ سروش، ۱۳۷۶، ص ۱۳۷). از این رو ایشان شرط عصمت، نصب الهی و علم به دین و احکام الهی را در حاکم مطلوب جامعه زیر سؤال برده‌اند.

یکی دیگر از مسائلی که ضرورت این بحث را در پی دارد، این است که برخی از کسانی که شبهه یادشده را نپذیرفته‌اند و شرط عصمت، نصب الهی و علم به احکام الهی را در حاکم و امام جامعه در زمان حضور انسان کامل معصوم لازم و ضروری می‌دانند، معتقدند که علامه طباطبائی در دوران غیبت امام معصوم، فقهت و علم به دین را در حاکم مطلوب جامعه شرط نمی‌داند و هیچ حقی در حکومت برای هیچ طایفه و صنفی، از جمله

فقه‌ها و مجتهدین، قائل نبوده است (طباطبائی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۲، پاورقی ۱)؛ چراکه از منظر ایشان، فقها مانند محدثان و قاریان فاقد خبرگی و تخصص در مسائل سیاسی و بی‌ارتباط با حکومت و سیاست‌اند (قدردان قراملکی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۳). بنابراین، این بحث برای پاسخ به این دو شبهه ضرورت دارد.

پرسش اصلی این پژوهش از این قرار است: آیا در دیدگاه علامه طباطبائی، حاکم مطلوب جامعه می‌تواند انسانی غیر معصوم و غیر منصوب از ناحیه خدا و غیر عالم به دین و احکام الهی باشد؟ آیا از منظر علامه طباطبائی، ویژگی فقاقت در حاکم مطلوب اسلامی در دوران غیبت شرط نیست؟ اما پرسش‌های فرعی چنین است: آیا از منظر علامه طباطبائی، دین از سیاست جداست؟ آیا حاکم مطلوب جامعه در دوران غیبت حتماً باید دارای بالاترین درجات تقوا و ورع باشد؟

۱. پیشینه پژوهش

آثار زیادی در موضوع اندیشه سیاسی علامه طباطبائی وجود دارد که می‌توان آنها را در دو بخش بررسی کرد: الف) آثاری که به ویژگی‌های حاکم پرداخته، ولی صفت فقاقت را در دوران غیبت مطرح نکرده‌اند: برخی منابع صفات حاکم را مطرح کرده‌اند؛ ولی به ویژگی فقاقت حاکم در دوران غیبت نپرداخته‌اند؛ مانند کتاب علامه طباطبائی فیلسوف علوم انسانی - اسلامی (خسروپناه، ۱۳۹۰)؛ مقاله «جامعه مطلوب در اندیشه علامه طباطبائی» (حسامی، ۱۳۹۸)؛ مقاله «مردم‌سالاری دینی در پرتو نظریه ادراکات اعتباری علامه طباطبائی» (یزدانی مقدم، ۱۳۸۸). این آثار بیشتر به حکومت مطلوب از دیدگاه علامه پرداخته و درباره صفات، تنها به چند صفت محدود اشاره کرده‌اند؛ مثل حکمرانی مطابق با احکام الهی و اجرای احکام و محافظت از آنها یا عمل بر اساس شورا در غیر احکام دین. ب) آثاری که صفت فقاقت را نیز مطرح کرده‌اند: این آثار به چهار دسته تقسیم می‌شوند: برخی صفت فقاقت را به صورت غیر صریح و مبهم مطرح کرده‌اند؛ مثل کتاب مردم و حکومت اسلامی در اندیشه سیاسی علامه طباطبائی (امیدی و دیگران، ۱۳۹۵)، که صفات حاکم را اولاً به صورت مختصر از منظر علامه مطرح کرده؛ ثانیاً به جای فقاقت، ویژگی علم به قوانین الهی را برای حاکم استنباط نموده است؛ به این دلیل که حاکم باید مجری احکام الهی باشد و بدون علم به احکام نمی‌توان آنها را اجرا کرد (امیدی و دیگران، ۱۳۹۵، ص ۵۱ و ۵۲). روشن است که علم به قوانین الهی صفتی است که هم می‌تواند در فقیه باشد، هم در غیر فقیه. غیر فقیه می‌تواند در مسائل مستحدثه با مشاوره فقهی از فقها، به احکام الهی علم پیدا کند. پس این اثر، صفت فقاقت را برای حاکم به صورت صریح و روشن ثابت نکرده است. البته در جای دیگری از این اثر تصریح شده است که نظریه سیاسی علامه طباطبائی در عصر غیبت، ارتباط مستقیمی با مفهوم «ولایت فقیه» در اندیشه امام خمینی علیه السلام دارد (امیدی و دیگران، ۱۳۹۵، ص ۱۲۵).

دسته دوم، مثل مقاله «استلزام‌های مبانی خداشناسی در ساحت سیاست از منظر علامه طباطبائی» (عابدی، ۱۳۹۴)، ویژگی فقهت را صریحاً مطرح کرده است؛ ولی دلیلی که از بیان علامه آورده، دلیل صریح و روشنی نیست. وی به حجیت قول مجتهد برای مقلد در بیان علامه استدلال کرده است (عابدی، ۱۳۹۴، ص ۸۱) که معلوم نیست مراد علامه مجتهدی است که ولایت مقیده فقط در امور حسبه دارد یا مجتهدی است که ولایت در حکومت نیز دارد.

دسته سوم آثاری هستند که معتقدند علامه از روی عمد به ویژگی فقهت تصریح نکرده و آن را مسکوت گذاشته است. کتاب *اندیشه سیاسی متفکران مسلمان* (علیخانی و همکاران، ۱۳۹۰) و مقاله «تبیین مفهوم مشارکت شهروندی در مدیریت شهری از دیدگاه علامه طباطبائی» (پیربابایی و همکاران، ۱۳۹۳) از این دسته‌اند. دسته چهارم آثاری هستند که برخلاف سه دسته قبل، ویژگی فقهت را از حاکم مطلوب نفی کرده‌اند؛ مثل حجتی کرمانی در پاورقی کتاب *روابط اجتماعی در اسلام*. وی معتقد است که علامه طباطبائی هیچ حقی برای هیچ طایفه و صنفی، از جمله فقها و مجتهدین، برای حکومت قائل نبوده است؛ چراکه سخنی از ولایت فقیه، نیابت امام زمان علیه السلام و نصب عام در امر حکومت بیان نکرده و این امر را مربوط به جامعه اسلامی دانسته است (طباطبائی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۲، پاورقی ۱). همچنین قدردان قراملکی در مقاله «حکومت مردم‌سالار دینی از دیدگاه علامه طباطبائی» معتقد است که علامه فقها را در ردیف محدثان و قاریان نام برده و برای آنها خبرگی و تخصص در مسائل سیاسی قائل نشده و آنها را بی‌ارتباط با حکومت و سیاست دانسته است (قدردان قراملکی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۳). از این دو بیان استفاده می‌شود که گویا علامه اعتقادی به ولایت فقیه در دوران غیبت نداشته است. البته پورفرد در مقاله «کارویژه‌های نظام سیاسی اسلام در اندیشه سیاسی علامه طباطبائی» در خصوص اینکه علامه درباره نصب ولی فقیه و نیابت امام زمان علیه السلام سخنی نگفته است، ابتدا با کمی تردید می‌گوید: ظاهراً می‌توان استفاده کرد که علامه در زمان غیبت حق ویژه‌ای برای طایفه خاصی در انتخاب حاکم قائل نیست؛ اما در ادامه با پرسشی این تردید را بیشتر می‌کند و می‌گوید: «این پرسش جا دارد که حاکمی که می‌خواهد بر اساس مبانی علامه طبق سیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حکومت کند و احکام الهی را بدون کم و زیاد و تغییر اجرا کند، آیا مصداقی جز اسلام‌شناس واقعی و فقیه جامع‌الشرایط می‌تواند داشته باشد؟» (پورفرد، ۱۳۹۶، ص ۱۳۳ و ۱۳۴) ما در این مقاله وجود شرط فقهت برای حاکم اسلامی را از دیدگاه علامه طباطبائی تبیین و اثبات می‌کنیم و دیدگاه مقابل را نقد خواهیم کرد.

۲. مفهوم‌شناسی حاکم

واژه «حاکم» در زبان عربی از ریشه «ح ک م» به معنای منع است و از این رو حکم به معنای منع از ظلم است و لغام و دهنه چارپا را «حکمة الدابة» نامیده‌اند؛ چراکه حیوان را از حرکت منع می‌کند یا حکمت را «حکمت»

گفته‌اند، چون منع از جهل می‌کند (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۹۱). از آنجا که «حکیم» به عالم و کسی اطلاق شده است که کارهایش را از روی اتقان و استحکام انجام می‌دهد (جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۵، ص ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲)، برخی از صاحب‌نظران در زمینه لغت، اصل این واژه را به معنای هر کار و وصفی دانسته‌اند که از روی قطع و یقین صورت می‌گیرد (مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۰۹). البته به نظر می‌رسد که اصل این واژه به همان معنای «منع» باشد که صاحب مقاییس و اکثر لغویین گفته‌اند و اطلاق «حُکَم» به علم، فقه و یقین و اطلاق «حکیم» به کسی که کارهایش را از روی علم و یقین و اتقان و محکم‌کاری انجام می‌دهد، به جهت همان وجه تسمیه اول باشد؛ یعنی منع از جهل، شک، ظلم و هر نوع ضعف و نقص. از اینجا وجه تسمیه «حاکم» و «حکومت» نیز معلوم می‌شود که به جهت منع از هر نوع ضعف و نقص برای مردم و کشور است که موجب استحکام کشور و مردمان آن در برابر ظلم و تعدی دیگران یا جهل و شک مردم یا هر نوع نقص و ضعف دیگری می‌شود. در لغت‌نامه‌های فارسی نیز حاکم به معنای داور، قاضی، راعی، والی، فرمانده، فرمانروا و آن که ریاست و حکومت کشور یا ولایتی را بر عهده دارد، آمده است (معین، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۳۳۴؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۸۵۵۳؛ انوری، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۲۴۵۱).

اما در اصطلاح علوم سیاسی، «حاکم» عبارت است از شخص، رکن یا دستگاهی که حاکمیت بدان واگذار شده است (آقابخشی، ۱۳۸۶، ص ۶۴۵)؛ اما در دین و شریعت اسلامی، بر اساس آیات قرآن، حکومت از آن خداست و حاکم مطلق اوست؛ چه به حکم تکوینی و چه به حکم تشریحی؛ و غیر او به‌اذن او حق حاکمیت دارد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۷ ص ۱۶)؛ و لذا پیامبران و امامانی که از سوی خدا و به‌اذن او بر روی زمین امامت و حکومت می‌کنند، در زبان قرآن خلیفه‌الله و جانشین خدا بر روی زمین نامیده می‌شوند؛ مثل خطاب قرآن به حضرت داود علیه السلام: «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص: ۲۶).

«حاکم» لفظ نامرجح و غیرمشهور واژه «امام» و تعبیر دیگری از آن در تعابیر و اصطلاحات دینی است (گروه اصطلاح‌نامه کلام اسلامی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۴۵ و ۱۴۶) و به‌طور کلی، واژه‌های حاکم، امام، والی، سلطان و امیر تعابیر مختلفی هستند که به جهات و عنایات مختلف بر رهبر و زعیم مردم و جامعه اطلاق می‌شوند (منتظری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۷۴). حاکم و امام در اصطلاح دینی کسی است که دارای ریاست و رهبری عمومی در امور دین و دنیا به صورت نیابت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۳۹). علامه طباطبائی با استفاده از آیات قرآن و بحث اسمای الهی، علاوه بر این ویژگی‌ها، صفات دیگری چون هدایت تکوینی و ملکوتی برای امام و حاکم انسان‌ها بیان می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۶۷-۲۷۰) که در ادامه به تفصیل خواهد آمد.

۳. مبانی نظری انسان‌شناختی

علامه طباطبائی مسئله ولایت و حکومت را امری فطری و از ضروریات و بدیهیات فطری انسان می‌داند (طباطبائی، ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۱۵۶ و ۱۷۳). وی در یک تقسیم‌بندی، انواع حکومت و سیاست را به سه قسم پادشاهی (سلطنت)، دموکراسی و حکومت دینی تقسیم می‌کند و حکومت دینی را که حکومتی بر اساس سنت و سیره امامت انسان‌های کاملی چون رسول اکرم ﷺ است، بهترین نوع حکومت و حکومت مطلوب از ناحیه خدا می‌داند؛ اما حکومت بر اساس سلطنت و پادشاهی یا دموکراسی را حکومت نامطلوب و مصداق طاغوت معرفی می‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۴، ص ۱۲۳-۱۲۴). بنابراین از منظر علامه طباطبائی، حاکم اسلامی در حکومت دینی باید همچون رسول اکرم ﷺ امامی از ناحیه خدا باشد و بر اساس سنت امامت حکومت کند و از طرف او به‌عنوان خلیفه خدا بر روی زمین امامت و پیشوایی کرده، اوامر و فرامین او را در زمین پیاده سازد. از این‌رو امام باید لوازم امامت و خلافت الهی و ویژگی‌های متناسب با این مقام را داشته باشد. علامه طباطبائی بر اساس آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره بقره، که آیات خلافت الهی انسان است، ملاک و مناط خلافت الهی را علم حضوری به همه اسمای الهی و به‌تعبیر دیگر، جامعیت اسمای الهی در وجود انسان و تحقق همه آن اسما در وجود او معرفی می‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۱۱۶ و ۱۱۷).

از منظر علامه طباطبائی، اسمای الهی که در وجود خلیفه‌الله ظهور و تجلی یافته و با علم حضوری در وجودش معلوم و محقق شده‌اند، نه صرفاً نام‌های لفظی حاکی از مسمیات، بلکه حقایق و موجوداتی عالی و والا نزد خدا بوده و در پس حجاب‌های غیب محبوب‌اند و اصل و ریشه همه اشیا در آنجاست؛ و اشیا و موجودات این عالم و هرچه در آسمان‌ها و زمین هست، تنزل‌یافته آن حقایق و اسمای الهی‌اند و از نور و بهای آنها مشتق شده‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۱۱۸) و این یعنی خلیفه‌الله با دسترسی حضوری و وجودی به آن اسما می‌تواند به‌اذن الهی در عالم تصرفات تکوینی کند و به‌تعبیر دیگر، ولایت تکوینی بر عالم داشته باشد.

البته این معنا، از تأمل در معنا و مفهوم خلیفه‌الله نیز به‌دست می‌آید؛ چراکه خلیفه‌الله یعنی جانشین خدا بر روی زمین؛ و از آنجاکه جانشین و قائم‌مقام هر مدیری باید خصوصیات مدیریتی مدیر را در بالاترین سطح از بین هم‌نوعان خود - جز سطح مدیریتی خود مدیر که بالاتر از سطح مدیریتی قائم‌مقام خویش است - داشته باشد و شبیه‌ترین فرد به خود مدیر باشد، پس جانشین خدا باید صفات خدایی را در بالاترین سطح از بین انسان‌ها و در محدوده وجود امکانی خویش داشته باشد و متصف و متحقق به همه اسما و صفات الهی‌ای باشد که عالم را بر اساس آنها تدبیر و مدیریت می‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۱۱۵)؛ به‌تعبیر دیگر، ولایت تکوینی بر عالم داشته باشد؛ چراکه تخلق و تحقق به اسماء‌الله - همان‌طور که گذشت - ملازم با ولایت تکوینی است.

افزون براین، خداوند متعال ذاتاً هم ولایت تکوینی و هم ولایت تشریحی (حق امر و نهی به انسان‌ها در محدوده افعال اختیاری) دارد؛ چراکه مالک حقیقی و ذاتی موجودات و انسان‌ها اوست؛ پس جانشین و خلیفه او نیز به تبع او و به‌انداز او چنین ولایتی دارد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۱۱۶). ولایت تشریحی یا همان حق امر و نهی در محدوده شریعت و مطابق با اوامر و نواهی الهی برای خلیفه‌الله که می‌خواهد امور انسان‌ها را تدبیر کند و آنها را به راه سعادت دنیا و آخرت رهنمون شود، روشن و آشکار است و کمترین و حداقلی‌ترین معنای خلافت الهی در این نوع ولایت (ولایت تشریحی) است و معنا و مفهوم خلافت تمام نمی‌شود، مگر به اینکه خلیفه نمایشگر مستخلف‌عنه باشد و تمامی شؤون وجودی و آثار و احکام و تدابیر او را حکایت کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۱۵) و قطعاً یکی از احکام و تدابیر حق تعالی در هدایت انسان‌ها، ولایت تشریحی و حق امر و نهی اوست.

توجه به این نکته نیز لازم است که ولایت تشریحی یا همان حق امر و نهی و حق حکومت، از حقوق مسلم و دائمی خلیفه‌الله است و او همیشه و در همه زمان‌ها این نوع ولایت را دارد؛ اما فعلیت یافتن حکومت او در جامعه وابسته به وجود مقتضی و فقد موانع است. اگر خلیفه‌الله مقبولیت اجتماعی داشته باشد و مردم به او روی آورده باشند و نیز با وجود خلیفه‌الله کس دیگری منصب زعامت اجتماعی جامعه را غصب نکرده و به‌زور حاکم نشده باشد، خلیفه‌الله زعیم اجتماعی می‌شود و حکومت او فعلیت می‌یابد.

۴. ولایت و زعامت سیاسی مسلمانان در دوران غیبت امام معصوم از منظر علامه

چنان‌که معلوم شد، حکومت مطلوب نزد علامه حکومت دینی و اسلامی است و باید بر اساس امامت ولی خدا و انسان‌های کاملی همچون نبی مکرم اسلام ﷺ اداره شود که خلیفه‌الله و جامع اسمای الهی و معصوم باشند و از این‌رو باید توسط خدای سبحان تعیین شوند. بنابراین، در ابتدا باید معلوم شود که خدای متعال منصب امامت و ولایت را بعد از رسول اکرم ﷺ به چه کسی یا کسانی سپرده است؛ به تعبیر دیگر، خلیفه‌الله و انسان‌های کامل معصوم بعد از رسول اکرم ﷺ چه کسانی هستند.

به عقیده شیعه، منصب ولایت و خلافت الهی بعد از رسول خدا ﷺ از طرف خدا به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اولاد معصوم آن حضرت سپرده شده است که به‌موجب تصریح خود پیغمبر اکرم ﷺ، ائمه اطهار علیهم السلام دوازده تن هستند (طباطبائی، ۱۳۸۸ب، ص ۶۸) که همان دوازده امام شیعه‌اند.

۴-۱. مقام ولایت در دوران غیبت

نخستین سؤال در این باره این است که آیا در دوران غیبت امام معصوم، جامعه اسلامی بی‌سرپرست مانده است؟ آیا امامان معصوم علیهم السلام برای زمانی که خودشان به هر دلیل و مصلحتی نمی‌توانند زعامت مسلمانان را به‌دست گیرند، فکری نیندیشیده‌اند و مردم را به حال خود رها کرده یا به حکومت‌های طاغوت واگذاشته‌اند؟ آیا ائمه

اطهار علیه السلام برای وقتی که مردم نمی‌توانند به امام خود دسترسی پیدا کنند، چه در زمان حضور و چه در زمان غیبت، برنامه‌ای نداشته و تدبیری نکرده‌اند؟

علامه طباطبائی می‌گوید: با توجه به دلایلی که برای ثبوت اصل مقام ولایت آوردیم، چگونه ممکن و متصور است که روزی این جایگاه و مقام به هر دلیلی الغا شود؛ درحالی‌که این جایگاه و مقام بر پایه فطرت است؟ و لذا الغای آن الغای فطرت است و الغای فطرت، الغای اصل اسلام است. علاوه بر این، بر اساس ادله کتاب و سنت، احکام ثابت و دائمی بسیاری همچون حدود، تعزیرات، انفال و نظایر آنها در شریعت اسلام وجود دارد که مسئول و متولی اجرای آنها همان مقام ولایت است. بنابراین مسئله ولایت، همان‌طور که در زمان حضور امام، زنده است، در زمان غیبت نیز زنده است و با از میان رفتن اشخاص، مقام از بین نمی‌رود و چنین نیست که در صورت غیبت امام معصوم - مانند عصر ما - جامعه اسلامی بی‌سرپرست بماند و همچون گله بی‌چوپان سرگردان و متفرق شود (طباطبائی، ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۱۷۵).

از اینجا معلوم می‌شود که ائمه اطهار علیهم السلام قطعاً برای این مسئله مهم و کلان فطری برنامه و بیان داشته‌اند؛ چراکه اولاً به تصریح علامه، چطور ممکن است که دین اسلام به امور بدیهی و روزمره زندگی، مانند خوردن و آشامیدن توجه داشته باشد و درباره آنها امر و نهی کند یا درباره کارهای غیر مهمی مانند تخلی صدها حکم بیان کند، ولی همین که به مسئله مهم ولایت - که روح اجتماع و عامل زنده نگه داشتن آن است - رسید، از بیان آن امتناع کند یا به آن کم‌توجه باشد؟! (طباطبائی، ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷۴)؛

ثانیاً همان‌طور که در مباحث گذشته اشاره شد، شأن ولایت، امامت و تدبیر امور انسان‌ها و هدایت آنها به کمال مطلوب توسط امام، چه در بعد فردی و چه در بعد اجتماعی، شأنی اعتباری و قراردادی بین امام و مردم نیست؛ بلکه امام بر اساس سعه وجودی و کمالات جامع و وسیع ملکوتی و معنوی‌اش، از طرف خداوند عهده‌دار چنین مسئولیتی شده است. بنابراین، امام حتی در زمانی هم که بر اساس مصالحی خودش نمی‌تواند زمام امور جامعه را بر عهده گیرد، مسئول است؛ چه به پرده غیبت رفته باشد، چه نرفته باشد؛ از همین رو باید جانشین یا جانشینان یا وکلایی برای خود مشخص کند تا مردم با مراجعه به آنها به برپایی امر فطری حکومت اقدام کنند و در صورت عدم توانایی ایشان بر اقامه حکومت، دست کم به وسیله آنها از مراجعه به حکومت طاغوت بی‌نیاز شوند.

پس ولایت و زعامت غیر معصوم در دوران غیبت یا دورانی که امام معصوم در عین حضورش در بین مردم نمی‌تواند خودش حاکم و زعیم رسمی شود، امری جدا از ولایت و زعامت امام معصوم نیست؛ بلکه از شئون ولایت او بر انسان‌هاست. این مسئله از روایاتی که ائمه اطهار علیهم السلام به شدت مردم را از مراجعه به طاغوت نهی کرده و به فقها ارجاع داده‌اند، قابل استفاده است؛ مانند مقبوله عمر بن حنظله (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۶۷، ح ۱۰). توقیع شریف

امام زمان علیه السلام از طریق محمدبن عثمان العمری (صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۴۸۳، ۴) نیز در این راستا قابل ارزیابی است و از امثال این روایات که کم نیستند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۷۸-۱۸۳؛ مرتضایی، ۱۳۹۹، ص ۷۵-۴۵۶؛ مؤمن قمی، ۱۳۹۳، ص ۲۷-۷۰)، می‌توان برنامه و بیان اهل بیت علیهم السلام را در این باره به دست آورد.

۲-۴. بررسی شرط فقاقت و دیگر شرایط حاکم جامعه اسلامی در دوران غیبت

علامه پس از اثبات لزوم و ضرورت اصل مقام ولایت و حکومت اسلامی از راه‌های مختلف، مثل راه فطرت، سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نیاز اجرای بسیاری از احکام اسلامی به حکومت و منصب ولایت، شرایط عقلی و فطری والی و حاکم جامعه را در دوران غیبت، سه شرط تقوای دینی، حسن تدبیر و اطلاع بر اوضاع می‌داند و می‌گوید: «فردی که در تقوای دینی و حسن تدبیر و اطلاع بر اوضاع از همه مقدم است، برای این مقام متعین است و در اینکه اولیای حکومت باید زبدهترین و برجستهترین افراد جامعه بوده باشند، کسی تردید به خود راه نمی‌دهد» (طباطبائی، ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۱۷۶).

برخی دیگر از اندیشمندان اسلامی نیز بر عقلی و فطری بودن این سه شرط تأکید کرده و گفته‌اند که عقل هر انسانی این سه شرط را برای حاکمان و کارگزاران حکومت می‌فهمد و به دلیل تبعیدی احتیاج ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۷۵، ص ۱۳۷)؛ اما اینکه آیا علاوه بر این سه شرط ابتدایی و فطری، فقاقت نیز به‌عنوان شرط چهارم لازم است یا نه، علامه طباطبائی به‌طور صریح اظهار نظر نکرده است و بحث درباره آن را به علم فقه موقوف می‌کند و می‌گوید:

آیا ولایت از آن همه مسلمین است یا عدول مسلمین یا متعلق است به فقیه (به اصطلاح امروزی)؟ در صدر اسلام، فقیه به کسی اطلاق می‌شد که بر همه علوم دینی در اصول و فروع و اخلاق مجهز باشد؛ نه تنها به مسائل فروع دین؛ چنان‌که اکنون مصطلح است. در صورت سوم، آیا متعلق به هر فقیه است که در صورت تعدد و کثرت، هر کدام از آنها به هر اندازه اقتدار پیدا کند، تصرفاتش نافذ و غیرقابل نقض می‌باشد؟ یا متعلق است به فقیه اعلم؟ اینها مسائلی است که از طرز بحث فعلی ما بیرون است و در فقه باید حل شود (طباطبائی، ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۱۷۶).

البته هرچند علامه در این عبارات به‌طور صریح و روشن درباره شرط فقاقت اظهار نظر نکرده است، ولی چینی احتمالاً مختلف درباره لزوم این شرط یا عدم آن در ولایت بر مسلمین و نیز سیاق و فحوای کلام به‌گونه‌ای است که می‌توان نظر علامه را درباره شرط فقاقت، از این عبارات استخراج کرد. ظهور این سیاق - با توجه به چینی احتمالاً مختلف درباره امر ولایت و شرط فقاقت در آن - در این است که به‌نظر علامه، ولایت برای فقیه، آن هم فقیه اعلم، اولی از دیگران است و با وجود فقیه اعلم به دیگر فقها نمی‌رسد و در مرتبه بعد، با وجود فقیه به غیر فقیه نمی‌رسد؛ چراکه علامه در این عبارات، سه دسته از افرادی را که در ابتدا به‌عنوان کسانی که

محتمل است صاحب حق ولایت و حکومت در زمان غیبت باشند، از ضعیف به قوی می‌چیند و نام می‌برد: ابتدا عموم مسلمانان را - چه عادل و چه فاسق - نام می‌برد که محتمل است بتوان گفت با انتخاب مردم از میان آنها، بتوانند صاحب حق ولایت و حکومت شوند؛

در مرتبه دوم، عدول مسلمین را نام می‌برد و مسلمانان فاسق را خارج می‌کند؛ در مرتبه سوم از فقیه نام می‌برد که درجه و رتبه اجتماعی او به جهت علم او به احکام الهی و قدرت استنباط آن احکام از منابع شریعت، بعد از داشتن سه شرط ابتدایی و فطری، بالاتر از مسلمان عادل غیر فقیه است؛ و در مرتبه چهارم، از میان فقها به فقیه اعلم اشاره می‌کند و از آن نام می‌برد، که شأن و جایگاه او از همه فقها بالاتر است.

از سوی دیگر، شکی نیست که علامه تقدیم مفضول بر فاضل را عقلاً قبیح و نادرست می‌داند؛ چراکه در شرایط ابتدایی و فطری حاکم اسلامی - چنان که گذشت - تصریح کرد که اولیای حکومت باید زنده‌ترین و برجسته‌ترین افراد جامعه باشند و هیچ‌کس در این باره تردید به خود راه نمی‌دهد (طباطبایی، ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۱۷۶). شکی نیست که فقیه اعلم جامع‌الشرایط از میان چهار دسته یادشده، زنده‌ترین و برجسته‌ترین افراد جامعه محسوب می‌شود. پس می‌توان گفت که از نظر علامه، اولویت اول حاکم اسلامی، فقیه اعلم جامع‌الشرایط (جامع سه شرط عقلی و فطری) است و اگر به هر دلیل حکومت فقیه اعلم مقدور نشد، نوبت به سایر فقهای جامع‌الشرایط می‌رسد و اگر آن هم مقدور نشد، در اولویت سوم، نوبت به افراد غیر فقیه، ولی عادل مسلمان و جامع‌الشرایط (سه شرط ابتدایی و عقلی) می‌رسد؛ و اگر آن هم میسر نشد، در اولویت چهارم و آخر، نوبت به افراد غیر فقیه و غیر عادل از مسلمانان می‌رسد که در آن سه شرط ابتدایی و عقلی، معدل بالاتری از بقیه دارند.

این همان اصل عقلی تنزل تدریجی است که تعبیر عربی آن چنین است: «ما لا یدرک کله لا یترک کله» و مثل فارسی آن این شعر است: «آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید»؛ یعنی مصلحتی که کل آن یا حد مطلوب و ابدال آن قابل دستیابی نیست، نباید کنار گذاشته شود؛ بلکه باید نزدیک‌ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد و اگر آن مرتبه نیز میسر و ممکن نیست، باید به هر مقدار و هر مرتبه که می‌توان و امکان دارد، آن مصلحت را تأمین کرد؛ چنان که اگر هفت انسان در حال غرق شدن باشند و غریق نجات نتواند همه آنها را نجات دهد، معقول نیست که همه آن هفت نفر را ترک کند؛ بلکه وظیفه عقلی او این است که هر تعداد را که می‌تواند، نجات دهد؛ هر چند یک نفر. چنین احتمالات مختلف درباره زعیم سیاسی جامعه اسلامی در کلمات علامه، در واقع اشاره به این اصل عقلی است.

علاوه بر این، از سایر کلمات علامه نیز درباره حکومت در زمان حضور و غیبت معصوم می‌توان این مطلب

را استفاده کرد. علامه شأن ولایت و امامت پیامبر اکرم ﷺ بر دنیا و آخرت مردم را در زمان حضورش متفرع و مسبب از این می‌داند که آن حضرت وظیفه دعوت، هدایت و تربیت مردم را بر عهده دارد و لذا او باید حاکم و زعیم اجتماعی دین و دنیای آنان باشد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۱۲۳). از این کلام علامه استفاده می‌شود که در دوران غیبت معصوم نیز کسی شایسته زعامت و حکومت بر دین و دنیای مردم است که وارث ویژگی دعوت، هدایت و تربیت مردم باشد و کسی جز عالمان و فقیهان دین مصداق بارز این ویژگی نیستند؛ چنان که در روایات نیز وارد شده است که «العلماء ورثة الانبياء» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۴). پس فقهای جامع‌الشرایط به این منصب اجتماعی سزاوارتر از دیگران‌اند.

علامه همچنین تصریح می‌کند که مسلمانان مسئولیت و وظیفه دارند که در زمان غیبت امام معصوم، حاکم جامعه اسلامی را مشخص و معین کنند و تعیین حاکم توسط مسلمانان باید بر اساس سیره و سنت رسول اکرم ﷺ باشد که همان سنت امامت است؛ چراکه شیوه رهبری او به تصریح علامه باید به روش امامت و مبتنی بر اسلام باشد، نه روش پادشاهی و سلطنت و نه حتی دموکراسی (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۱۲۳ و ۱۲۴)؛ و از آنجاکه سنت رسول اکرم ﷺ در تعیین حاکم جامعه پس از خویش بر اساس نخبه‌گرایی و یافتن برترین شخص و انسان معصوم پس از خویش بود که از راه وحی و غیب مطلع می‌شد، بنابراین مردم در دوران غیبت که به اخبار غیبی و امام معصوم دسترسی ندارند، باید بگردند و بهترین شخص را از لحاظ علم و تقوا و دیگر صفات رهبری پیدا کنند؛ و از آنجاکه چه بسا خودشان بضاعت لازم را برای یافتن چنین شخصی نداشته باشند، بهترین راه این است که نخبگان و نخبه‌شناسانی را برای این کار انتخاب کنند تا خطا و اشتباهشان به حداقل برسد.

از سوی دیگر روشن است که چنین رهبری که بر اساس سنت رسول اکرم ﷺ امام و حاکم جامعه شده است، باید احکام ثابت را در جامعه به اجرا درآورد و مراقب باشد که به آن احکام در جامعه بی‌توجهی نشود و در احکام متغیر نیز مانند پیامبر اکرم ﷺ پس از مشورت با مردم و بررسی آن در مجلس مشورتی یا همان مجلس شورا تصمیم نهایی را خودش بگیرد و به اجرا بگذارد (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۱۲۴ و ۱۲۵)؛ و از آنجاکه تصمیم نهایی او نباید مخالف شرع باشد، پس اولویت اول در شرایط حاکم مسلمین پس از احراز شرایط ابتدایی و عقلی ولایت و حکومت، باید داشتن قوه اجتهاد و فقاهاست باشد تا با این قوه بتواند عدم مخالفت تصمیم خود یا تصمیم مردم و افراد طرف مشورتش را با شریعت کشف کند. آیا غیر مجتهد می‌تواند در حوادث و مسائل مستحدثه، چه مسائل فرهنگی، چه اقتصادی، چه سیاسی و چه بین‌المللی، بدون قوه اجتهاد و فقاهاست تصمیم صحیح و منطبق بر موازین شرعی و غیر مخالف با شریعت را بگیرد یا دست کم عدم مخالفت تصمیم و نظر خود یا افراد طرف مشورتش را با شرع کشف کند؟ قطعاً ممکن نیست، مگر اینکه تصمیم خود را به فقها عرضه کند و عدم مخالفت

تصمیمش با شریعت به امضای فقها برسد.

اما اگر فقیه و مجتهد جامع‌الشرایطی پیدا نشد، در اولویت بعدی نوبت به عدول مؤمنین و پس از آنها نوبت به غیر عدول از مؤمنین می‌رسد. البته مؤمن عادل یا غیر عادل نیز باید مجلس مشورتی فقهی داشته باشد تا در مسائل مستحدثه، حکم شرعی را از آنها طلب کند و به آن عمل کند یا با عرضه تصمیم خود یا تصمیم مردم به آنها، مخالفت یا عدم مخالفت آن تصمیم با شرع را کشف کند و از آنجا که خودش اجتهاد و فقهت ندارد، نمی‌تواند برخلاف نظر آنها عمل کند و باید نظر خودش نیز به لحاظ عدم مخالفت با شرع به تأیید آنها برسد. از اینجا اهمیت جایگاه فقیه و مجتهد در شرایط بحرانی و خطیر مملکت‌داری، که به تصمیمات فوری و مهم نیاز دارد، روشن می‌شود؛ به طوری که اگر حاکم مسلمین فقیه نباشد، چه بسا نتواند در وقت مقتضی تصمیم شرعی لازم را به سرعت بگیرد و کشور و مسلمانان را از خطر و بحران نجات دهد.

۳-۴. نقد و بررسی دیدگاه منکران اعتقاد علامه طباطبائی به نظریه ولایت فقیه

با توجه به ادله و قرائنی که درباره اعتقاد علامه طباطبائی به نظریه ولایت فقیه آورده شد، ضعف دیدگاه کسانی که گمان کرده‌اند علامه طباطبائی هیچ حقی برای هیچ طایفه و صنفی، از جمله فقها و مجتهدین، برای حکومت قائل نبوده است (طباطبائی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۲، پاورقی ۱)، معلوم می‌شود و به نظر می‌رسد که با توجه کافی به عمق کلمات علامه نبوده است. مگر ولایت فقیه جز ولایت فقه و ولایت احکام ثابت و متغیر فقهی و اسلامی است که علامه بر لزوم اجرای آن در جامعه و ولایت آن بر جامعه مسلمین تصریح و تأکید می‌کند؟ آیا ولایت فقه غیر از ولایت فقیه و مغایر با آن است؟ و اساساً آیا ولایت فقه بر جامعه به وسیله ولایت فقیه به سامان می‌رسد یا با ولایت غیر فقیه؟ آیا از اینکه علامه ولایت فقه را مطرح کرده، ولی بحث تفصیلی ولایت فقیه را به فقه موکول کرده است، می‌توان نتیجه گرفت که علامه اعتقادی به ولایت فقیه نداشته است؟ چنان که در پیشینه گذشت، پورفرد نیز در مقاله خویش با پرسشی شبیه این پرسش‌ها، در این نوع نتیجه‌گیری از کلمات علامه تردید ایجاد کرده است (پورفرد، ۱۳۹۶، ص ۱۳۳ و ۱۳۴).

صاحب‌نظران در زمینه کتب و نظریات علامه طباطبائی نیز بیان علامه درباره حکومت در زمان غیبت را با نظریه ولایت فقیه و الگوی حکومتی جمهوری اسلامی قابل تطبیق می‌دانند (طباطبائی، ۱۳۸۱، ص ۶۴۸)؛ چنان که آیت‌الله مصباح یزدی، از شاگردان برجسته علامه طباطبائی، در همایش بزرگداشت سی‌وششمین سالگرد ارتحال علامه طباطبائی رحمته‌الله علیه با اشاره به مقاله «امامت و زعامت» ایشان که در سال ۱۳۴۱ در کتاب مرجعیت و روحانیت منتشر شد و اکنون در کتاب *بررسی‌های اسلامی چاپ شده است*، تصریح می‌کند که علامه طباطبائی در سال ۱۳۴۱، یعنی قبل از شروع نهضت امام، مسئله ولایت فقیه را امری بدیهی و فطری قلمداد کرده و آن

را با استناد به آیات قرآن و دلایل عقلی اثبات نموده بود (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، صفحه آخر).

ایشان بعد از اشاره به استدلال علامه بر فطری بودن لزوم ولایت و حکومت در هر جامعه‌ای، می‌گوید: علامه طباطبائی در مقاله خود این سؤال را مطرح میکند که آیا امکان دارد این مسئله فطری و بدیهی در اسلام مورد غفلت قرار گرفته باشد؟ پیامبر ﷺ، حتی زمانی که برای چند روز به قصد جهاد یا کار دیگری از مدینه خارج می‌شدند، جانشینی برای خود تعیین می‌کردند. آیا چنین کسی که بر هدایت امت خود حریص بود و از سوی خدا شریعتی برای همه بندگان تا روز قیامت آورده، ممکن است آنها را بعد از رحلت خویش به حال خود رها کرده باشد؟ شاید در پاسخ گفته شود که آن حضرت دوازده امام را برای بعد از خود مشخص فرمودند؛ اما این پاسخ کافی نیست؛ چون ممکن است موانعی، از قبیل عمل نکردن مردم به تکلیف خود، سبب شود که ائمه علیهم‌السلام نتوانند مستقیماً رهبری و اداره جامعه را به‌دست گیرند. در این صورت، آیا خدا امت را رها می‌کند؟ آیا اسلام درباره این امر بدیهی هیچ نظری ندارد؟ (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، صفحه آخر)

آیت‌الله مصباح یزدی با اشاره به عبارتی از مقاله «ولایت و زعامت» می‌گوید: علامه طباطبائی در مقاله خود به مسائلی از این قبیل پرداخته است: آیا فقاقت برای ولایت کافی است یا علمیت هم لازم است؟ آیا علمیت در فقه کافی است یا در امور دیگر هم لازم است؟ ایشان در پاسخ به این سؤالات می‌فرماید: «فردی که در تقوای دینی و حسن تدبیر و اطلاع بر مصالح از همه مقدمتر است، ولایت دارد». با این بیان، در واقع ایشان فقاقت را کافی نمی‌دانند؛ بلکه معتقد است حاکم باید در زمینه تقوا نیز در حد اعلا باشد و مصالح را هم به‌خوبی درک کند. بنابراین کسی که در برآیند این شرایط از همه بالاتر است، شایسته مقام ولایت است (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، صفحه آخر) و از این رو علامه در تفسیر المیزان فقیه را از آن جهت که صرفاً فقیه است و دیگر شرایط لازم را برای رهبری جامعه اسلامی ندارد، در ردیف محدثان و قاریان قرآن نام می‌برد که در مسائل سیاسی و اجتماعی خیره نیستند و توان حل مشکلات سیاسی و اجتماعی را ندارند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۲۳).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، آیت‌الله مصباح یزدی نیز از این بیانات علامه در مقاله «ولایت و زعامت» این‌گونه فهمیده است که از منظر علامه طباطبائی، ولایت فقیه علم بر جامعه، مقدم بر ولایت سایر افراد است؛ اما علمیت و برتری در فقه کافی نیست؛ بلکه باید در سه شرط عقلی و فطری ولایت و حکومت‌داری (تقوا، حسن تدبیر و اطلاع بر مصالح) نیز برتر از دیگران باشد. به تعبیر دیگر، از منظر علامه، ولایت فقیه مفروغ‌عنه، واضح و بدیهی است؛ اما آیا علاوه بر ویژگی فقه در صاحب منصب ولایت، صفات و ویژگی‌های دیگری نیز لازم است یا نه؟ علامه معتقد است که سه ویژگی دیگر نیز در ولی فقیه لازم و ضروری است. بنابراین، مقصود علامه از مطرح کردن این سه ویژگی این نیست که بخواهد بگوید ویژگی فقه در والی حکومت لازم نیست و

با وجود فقیه‌یی که جامع این سه شرط و صفت است، غیر فقیه نیز می‌تواند حکومت کند و ولایت داشته باشد. این مطلب، با توجه به توضیحاتی که درباره کلمات علامه گفتیم و نیز با توجه به بیانات آیت‌الله مصباح یزدی در توضیح مراد علامه طباطبائی، کاملاً روشن و هویداست.

همچنین در بطلان استدلال کسی که از راه موکول کردن شرط فقاقت به علم فقه و عدم تصریح علامه به آن، عدم اعتقاد ایشان به این شرط را نتیجه گرفته بود، می‌توان گفت که شاید ایشان به جهت اشاره به بداهت لزوم شرط فقاقت، بحث درباره لزوم شرط فقاقت را به علم فقه موکول کرده است؛ چراکه مسئله ولایت فقیه - حتی به شکل عامه و مطلقه آن، که شامل حکومت نیز می‌شود - از چنان بداهتی در میان فقها برخوردار بوده است که برخی از ایشان مثل محقق کرکی در قرن دهم (کرکی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۴۲)، صاحب مفتاح الکرامه (عاملی، بی تا، ج ۱۰، ص ۲۱) و محقق نراقی (نراقی، ۱۴۱۷ق، ص ۵۳۶) در قرن سیزدهم، صاحب جواهر (نجفی، ۱۳۷۴، ج ۲۱، ص ۳۹۷) و سیدمحمد آل بحر العلوم (بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۲۳۴) در قرن چهاردهم، با صراحت در این زمینه ادعای اجماع یا اتفاق کرده‌اند.

صاحب جواهر ضمن طرح مباحث گسترده پیرامون ادله و اختیارات ولی فقیه و ادعای اجماع در این زمینه، تصریح کرده است که مسئله ولایت فقیه از امور واضح و روشنی است که نیازی به دلیل ندارد و هر کس در این مورد تردیدی به خرج دهد، طعم فقه را نچشیده و از رموز فرمایش‌های اهل بیت علیهم‌السلام چیزی نفهمیده است (نجفی، ۱۳۷۴، ج ۲۱، ص ۳۹۷). آیت‌الله بروجردی نیز در دلیل عقلی که بر ولایت فقیه می‌آورد، تصریح می‌کند که در کلام فقهای شیعه درباره تدبیر امور شیعیان در دوران غیبت اتفاق نظر وجود دارد که این امر را به غیر فقیه واگذار نکرده‌اند (بروجردی، بی تا، ص ۵۶). همچنین کلام شاگرد علامه طباطبائی، آیت‌الله مصباح یزدی، درباره مفروغ‌عنه و بدیهی بودن این شرط نزد علامه به تفصیل گذشت.

بنابراین با وجود احتمال یادشده در کلام علامه، آن هم احتمالی قوی، نمی‌توان استدلال کرد که ایشان به جهت عدم اعتقاد به ولایت فقها، بحث درباره لزوم شرط فقاقت را به علم فقه موکول کرده است؛ چراکه شاید به جهت بداهت این مسئله این گونه عمل کرده است یا به دلیل جایگاه فلسفی‌اش از ورود به احکام و مباحث فقهی پرهیز نموده و بررسی آنها را به حوزه فقه واگذار کرده است و به قول منطقیین: «إذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال».

در واقع، علامه در مقاله «ولایت و زعامت» سه شرط ساده عقلی و فطری حاکم را بیان کرده است؛ نه شرط بحث‌شده در علم فقه را؛ و می‌توان گفت که علامه به دلیل وجود روایات قابل توجه درباره ولایت فقیه و حتی وجود ادله عقلی بر آن و همچنین وجود اجماع فقها و نیز وضوح و روشنی این مسئله در علم فقه، به آن ورود نکرده است و همان طور که گفتیم، این امر نه تنها دلیل بر عدم اعتقاد علامه به ولایت فقیه نیست، بلکه می‌تواند دلیل بر وضوح

شرط فقاہت نزد علامه باشد. به‌رحال با توجه به قرائنی که در کلام علامه هست و توضیحش گذشت، می‌توان نظر او را در این زمینه حدس زد؛ بلکه تشخیص داد. خلاصه آن قرائن عبارت از شش امر زیر است:

۱. چنان‌که گذشت، علامه حکومت دینی و مبتنی بر فقه را لازم و ضروری دانسته، سکولاریسم را باطل می‌داند و بدیهی و روشن است که نزد چنین قائل، اولویت اصلی و اول در شرایط حاکم دینی و اسلامی، بعد از احراز سه شرط عقلی و فطری یادشده، علم به فقه و دین‌شناس و اسلام‌شناس بودن است.

۲. با توجه به اینکه علامه معتقد است حاکمان جامعه باید در پی پیاده کردن و اجرای دین در جامعه بوده و از زبده‌ترین و برجسته‌ترین افراد جامعه باشند، شکی نیست فقیه اعلی که جامع سه شرط عقلی یادشده باشد، بر اساس اصل تنزل تدریجی، نسبت به فقیه غیر اعلی جامع آن سه شرط، زبده‌تر و اولی است و فقیه غیر اعلی جامع‌الشرایط از مؤمن غیر فقیه جامع‌الشرایط، و مؤمن غیر فقیه جامع‌الشرایط نیز از مؤمن یا مسلمان غیر جامع‌الشرایط اولی است.

۳. علامه دلیل ولایت و امامت پیامبر اکرم ﷺ بر دین و دنیای مردم را داشتن جایگاه دعوت، هدایت و تربیت مردم معرفی کرده است؛ پس در دوران غیبت نیز صاحبان چنین جایگاهی که مثل پیامبر ﷺ دیگر شرایط رهبری را دارند، به امامت و زعامت مردم سزاوارند.

۴. علامه تصریح می‌کند به اینکه در دوران غیبت، مسلمانان باید حاکم را بر اساس سیره و سنت رسول اکرم ﷺ، که همان سنت امامت است، تعیین کنند؛ نه بر اساس پادشاهی و سلطنت و نه حتی دموکراسی.

۵. از منظر علامه، «تقوا»، «حسن تدبیر» و «اطلاع از اوضاع» سه شرط ساده عقلی و فطری است؛ اما شرط «فقاہت» ادله نقلی و عقلی فراوان دارد و اجماع فقها بر آن قائم و از مسلمانات علم فقه است و بدین جهت، علامه بحث آن را به علم فقه موکول کرده و نیازی به طرح آن ندیده است.

۶. یکی از بزرگ‌ترین شاگردان علامه به اعتقاد علامه به ولایت فقیه تصریح کرده و گفته است که مقصود علامه از بیانشان در مقاله «امامت و زعامت»، این نبود که شرط فقاہت را لازم نمی‌دانند؛ بلکه مقصودشان این بوده است که علم فقه به‌تنهایی کافی نیست و باید سه شرط عقلی دیگر نیز به آن ضمیمه شود.

از اینجا معلوم می‌شود سخن کسانی که گفته‌اند علامه فقها را در ردیف محدثان و قاریان نام برده و برای آنها خبرگی و تخصص در مسائل سیاسی قائل نشده و آنها را بی‌ارتباط با حکومت و سیاست دانسته است (قدردان قراملکی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۳)، نمی‌تواند مورد قبول باشد؛ چراکه اولاً - چنان‌که گذشت - علامه در این کلامش فقیه را از آن حیثیت و جهت که صرفاً فقیه است و دیگر شرایط لازم برای رهبری را ندارد، مورد توجه قرار داده و در ردیف محدثان و قاریان نام برده است: «وَأَيُّ خَيْرَةٍ لِلْعُلَمَاءِ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُمْ مُحَدِّثُونَ أَوْ فَهْمَاءُ أَوْ قُرَّاءُ أَوْ نَحْوَهُمْ

فی هذه القضايا [السیاسیة والاجتماعیة]» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۲۳)؛ ثانیاً علامه این بیان را در ردّ اولی الامر بودن فقها، محدثین و قاریان آورده است، نه در رد حکومت و زعامت فقها در دوران غیبت امام معصوم؛ و یکی از شرایط اولی الامر از منظر علامه، علاوه بر خبریبت سیاسی، عصمت است که فقها و محدثین ندارند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۲۳؛ ج ۴، ص ۳۹۹).

۴-۴. سطح مطلوب برخی شرایط حاکم جامعه اسلامی

اما در مورد سه شرط عقلی و فطری، یعنی تقوای دینی و حسن تدبیر (کفایت) و اطلاع بر اوضاع، باید برآیند و معدل این سه شرط در حاکم اسلامی از همه افراد جامعه بالاتر باشد؛ چراکه از منظر علامه طباطبائی، حاکمان اسلامی باید زبدهترین و برجستهترین افراد جامعه از این جهت بوده باشند (طباطبائی، ۱۳۸۸الف، ج ۱، ص ۱۷۶). بنابراین، تقوای عادی عموم مؤمنین، در زعیم و رهبر جامعه مسلمین ملاک نیست؛ بلکه تقوا با عمق و باطن بیشتر که با عمل درست و کامل به شریعت و فقه به دست آید، مراد است؛ زیرا اولاً کسی که نتواند نفس خود را درست مدیریت کند و به قله‌های سعادت نزدیک سازد، چگونه می‌تواند جامعه و مردمش را هدایت و مدیریت کند و به سعادت و کمال مطلوب رهنمون سازد؟ ثانیاً علامه طباطبائی تصریح می‌کند که اولیای حکومت و حاکمان جامعه اسلامی باید زبدهترین و برجستهترین افراد جامعه بوده باشند (طباطبائی، ۱۳۸۸الف، ج ۱، ص ۱۷۶) و شکی نیست کسی که علاوه بر کفایت و فقاہت، مراتب و درجات بالای تقوا را داشته و نزدیک‌ترین شخص به معصوم باشد، زبدهترین و برجسته‌ترین افراد جامعه محسوب می‌شود.

البته ممکن است که کسی در مدیریت نفس و تربیت آن توانا و موفق باشد، ولی در مدیریت جامعه ناتوان بوده، کفایت و کارآمدی لازم را نداشته باشد؛ مثل جناب ابوذر غفاری که با مدیریت نفس و سلوک خود به بالاترین درجات ایمان و قرب الی الله رسیده بود؛ ولی در عین حال رسول خدا ﷺ به ایشان فرمود: من تو را [در مدیریت اجتماعی] ضعیف می‌بینم؛ پس حتی بر دو نفر هم ریاست مکن (طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۸۴). ممکن هم هست کسی توان مدیریتی قوی برای اداره شهر یا کشوری را داشته باشد، ولی نفس خود را درست مدیریت و تربیت نکرده باشد. چنین کسی نیز به درد مدیریت جامعه اسلامی نمی‌خورد؛ چراکه جامعه را با اینکه می‌تواند مدیریت کند، به راه‌های نادرست و آنچه گمان می‌کند سعادت است، مدیریت می‌کند و به سعادت واقعی و حقیقی مدیریت نخواهد کرد؛ چراکه خودش به آن نرسیده است. پس مدیریت جامعه اسلامی باید به دست کسانی سپرده شود که هم توان مدیریت نفس خود را دارند و آن را درست تربیت و مهار کرده‌اند (تقوا) و هم توان مدیریت جامعه را دارند (کفایت) این مراتب بالا از تقوا را سایر مدیران جامعه اسلامی نیز تا جایی که ممکن است - هرچند به درجه تقوای ولی فقیه نرسد - باید رعایت کنند تا ریشه فساد و ظلم در جامعه خشکانده شود.

نتیجه‌گیری

از منظر علامه طباطبائی، حاکم اسلامی به‌عنوان امام و خلیفه خدا بر روی زمین باید برجسته‌ترین فرد در همه ابعاد بوده و معصوم باشد و از همین رو مصادیق آن از سوی خدای متعال مشخص می‌شود؛ اما اگر به هر دلیل امکان حکومت برای امام معصومی که از سوی خدا تعیین شده است، فراهم نشد، مثل دوران غیبت، باید بر اساس اصل عقلی تنزل تدریجی، نزدیک‌ترین شخص به امام معصوم از جهت صفات، که برجسته‌ترین فرد جامعه است، حاکم جامعه شود.

به‌تعبیر دیگر، حکومت و سیاست از دیدگاه علامه طباطبائی - همان‌طور که در زمان حضور امام معصوم و در حکومت او، امری الهی و دینی است و جامعه باید بر اساس دین و احکام خدا (فقه) اداره شود - در دوران غیبت امام معصوم نیز حکومت و سیاست جدا از دین و احکام خدا نیست و باید حکومت فقه و دین حاکم شود، که همان حکومت و ولایت فقیه متقی و کاردان و به‌تعبیر دیگر، حکومت نزدیک‌ترین شخص به امام معصوم در این صفات است. بنابراین، سکولاریسم در هر صورت باطل است و اولویت اول در شرایط حاکم دینی - پس از احراز شرایط عقلی - داشتن قوه اجتهاد و فقهت و به‌تعبیر دیگر، فقیه دین‌شناس و اسلام‌شناس بودن است

منابع

قرآن کریم.

آقابخشی، علی (۱۳۸۶). فرهنگ علوم سیاسی. تهران: چاپار.

ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغة. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

امیدی، مهدی و دیگران (۱۳۹۵). مردم و حکومت اسلامی در اندیشه سیاسی علامه طباطبائی. قم: المصطفی... .

انوری، حسن (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: نشر سخن.

بازرگان، مهدی (۱۳۷۷). آخرت و خدا هدف رسالت انبیا. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

بحرالعلوم، محمد (۱۴۰۳ق). بلغة الفقیه. تهران: منشورات مکتبه الصادق.

بروجردی طباطبائی، حسین (بی تا). البدر الزاهر فی صلاه المسافر. قم: مکتب آیت الله منتظری.

پورفرد، مسعود (۱۳۹۶). کارویژه‌های نظام سیاسی اسلام در اندیشه سیاسی علامه طباطبائی. قیسات، ۲۲(۸۵)، ۱۲۵-۱۴۷.

پیریابایی، محمدمتقی؛ رحمانی، جواد و شجاری، مرتضی (۱۳۹۳). تبیین مفهوم مشارکت شهروندی در مدیریت شهری از دیدگاه

علامه طباطبائی. اسلام و مدیریت، ۳(۶)، ۱۸۰-۱۶۳.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸). ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت. قم: اسراء.

جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ق). الصحاح. بیروت: دار العلم.

حائری یزدی، مهدی (بی تا). حکمت و حکومت. بی جا: بی نا.

حسامی، فاضل (۱۳۹۸). جامعه مطلوب در اندیشه علامه طباطبائی. مجموعه مقالات همایش تفسیر المیزان و علوم انسانی

اسلامی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۰). علامه طباطبائی فیلسوف علوم انسانی اسلامی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه دهخدا. تهران: دانشگاه تهران.

سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶). مدارا و مدیریت. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

صدوق، محمدبن علی (۱۳۹۵ق). کمال الدین و تمام النعمه. تهران: اسلامیه.

طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۱). مرزبان وحی و خرد. قم: بوستان کتاب.

طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۷). روابط اجتماعی در اسلام. قم: بوستان کتاب.

طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۸الف). بررسی‌های اسلامی. قم: بوستان کتاب.

طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۸ب). شیعه در اسلام. قم: بوستان کتاب.

طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

طوسی، محمدبن الحسن (۱۴۱۴ق). امالی. قم: دار الثقافة.

عابدی، محمد (۱۳۹۴). استلزام‌های مبانی خداشناسی در ساحت سیاست از منظر علامه طباطبائی. معرفت سیاسی، ۷(۱۴)، ۶۳-۸۶.

عاملی، سیدجوادبن محمد (بی تا). مفتاح الکرامه فی شرح قواعد علامه. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

علیخانی، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۹۰). اندیشه سیاسی متفکران مسلمان. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
قدردان قراملکی، محمدحسن (۱۳۸۵). مبانی حکومت مردم‌سالار دینی از دیدگاه علامه طباطبائی. اندیشه نوین دینی. ۳(۴) و ۵، ۱۱۹-۱۴۵.

کرکی عاملی، علی‌بن‌حسین (۱۳۹۲). رسائل محقق کرکی. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۰۷ق). اصول کافی. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
گروه اصطلاح‌نامه کلام اسلامی (۱۳۸۲). اصطلاح‌نامه کلام اسلامی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
مرتضایی، سیداحمد (۱۳۹۹). ولایت فقیه در احادیث نبوی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۵). حکومت اسلامی و ولایت فقیه. قم: سازمان تبلیغات اسلامی.
مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۶). «علامه طباطبائی قبل از نهضت امام علیه السلام و مطرح شدن حکومت اسلامی، ولایت فقیه را اثبات کرده بود». هفته‌نامه پرتو سخن، (۸۹۵)، ۶ دی، صفحه آخر.

مصطفوی، حسن (۱۳۸۵). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
معین، محمد (۱۳۷۸). فرهنگ فارسی. تهران: امیر کبیر.

مفید، محمدبن محمدبن نعمان (۱۴۱۳ق). النکت الاعتقادیه. قم: المجمع العالمی لأهل البيت علیهم السلام.
منتظری، حسینعلی (۱۳۶۹). دراسات فی ولایة الفقیه. قم: المرکز العالم للدراسات الاسلامیه.
مؤمن قمی، محمد (۱۳۹۳). بررسی وظایف و حدود اختیارات ولی فقیه. قم: دفتر نشر معارف.
نجفی، محمدحسن (۱۳۷۴). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام. بیروت: دار احیاء التراث.
نراقی، احمدبن محمد مهدی (۱۴۱۷ق). عوائد الایام فی بیان قواعد الاحکام. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
یزدانی مقدم، احمد رضا (۱۳۸۸). مردم‌سالاری دینی در پرتو نظریه ادراکات اعتباری علامه طباطبائی. حکومت اسلامی، ۱۴(۵۱)، ۱۳۲-۱۵۴.